

ستاد حل اختلاف هم راه حلی بر آشتی دولت و مجلس نیست

کشمکش بین دو قوه ی مقننه و مجریه جمهوری اسلامی به حدی بالا گرفته است که روز یکم شهریور حسین سبحانی نیا، عضو هیئت رئیسه مجلس شورای اسلامی از تشکیل یک ستاد یا هیئت حل اختلاف خبر داد. هنوز چند روزی از طرح این راهکار برای حل اختلافات نگذشته بود که نزاع دیگری بر سر ترکیب آن درگرفت و ستادی را که خود قرار بود حلال اختلافات باشد به تشدیدگر آن تبدیل کرد! ظاهراً گفت و گوهای دولت و مجلس در رابطه با کلیت ستاد نتیجه بخش نبوده است تا بتوان در مورد افراد تشکیل دهنده ی آن تصمیم گرفت. به همین خاطر آخوندی به نام رهبر که نماینده اصولگرای مجلس است روز هفتم شهریور در پرده از بن بست جدید سخن گفت و اظهار داشت که اعضای ستاد مذکور می توانند کسانی از دولت و مجلس و ناظری از شورای نگهبان باشند. وی ضمن این که ادعا کرد نمی خواهد "در مورد شخصیت رئیس جمهور قضاوت کند" یادآوری نمود که اعضای دولت و مجلس باید مراقب گفتار و کردارشان باشند.

اکنون نزدیک به دو سال است که دو قوه ی مقننه و مجریه جمهوری اسلامی وارد کشمکشی شده اند که نه فقط در تمام دوران جمهوری اسلامی بی سابقه است، بلکه راه حل آن نامیوس به نظر می رسد. بازار تهمت زنی های دو طرفه چنان گرم شده که ولی فقیه را وادار به پادرمیانی کرده تا با تأسی از دوران ولایت خمینی به منبر برود و ندای وحدت طلبی سر دهد. او بیپرده اختلافات دو قوه ی جمهوری اسلامی را "سلیقه ای" توصیف می کند.

سوی طرح تشکیل ستاد حل اختلافات، تحرکات دیگری نیز صورت گرفته است، از جمله این که حامیان دولت دست به تدوین مانیفستی برای اصولگرایی زده اند، اما به گفته ی ابوالقاسم رئوفیان که از سوی ایلنا فعال اصولگرا معرفی شده است، این مانیفست انحصارطلبانه است چرا که چهره های شاخص اصولگرایی همچون لاریجانی و قالیباف را دربر نمی گیرد! حسین کتعیانی نیز که از سوی همین خبرگزاری به عنوان عضو جبهه اصولگرایان منتقد دولت معرفی شده است، روز هفتم شهریور در رابطه با این مانیفست گفت: "برخی اصولگرایی را همراهی با خود می دانند." دورانی که دبیرکلی آبادگران جهادی را یدک می کند بار دیگر احمدی نژاد را در رابطه با مانیفست مذکور به حذف روحانیت متهم کرد. وی روز هفتم شهریور در گفت و گو با ایلنا افزود: "بعید است

قطعیت شکست استراتژیک جهانی امپریالیسم آمریکا

(۸ شهریور ۸۹) وارد عراق شده و گفته بود که مأموریت نظامی نیروهای آمریکایی در عراق رسماً پایان یافته و "عملیات آزادسازی عراق" پس از این جای خود را به "عملیات افق تازه" یا "سپیده دم نو" خواهد داد، بعد از آخرین اظهار نظر رئیس جمهور آمریکا در این مورد، در ضمن یک سخنرانی در کمپ ویکتوریا واقع در خارج از بغداد، بار دیگر بر پایان "عملیات آزادسازی عراق" تأکید نمود.

در حالیکه ژنرال ریموند اودیون فرمانده ی نیروهای آمریکایی در عراق، حدود یک هفته قبل از ترک نیروهای نظامی آمریکا چنین ادعا کرده بود که "نیروهای عراق آماده اند تا جای خالی نیروهای آمریکایی را در این کشور پر کنند"، اما "بابکرزیبیری" یک فرمانده ارتش

وقتی که باراک اوباما بر مسند ریاست جمهوری آمریکا نشست، پایان اوت سال ۲۰۱۰ را به عنوان ضرب الاجل خروج نظامیان آمریکایی از عراق تعیین کرد. چند هفته به پایان این موعد، بر این موضوع تأکید ورزید و در اواخر اوت بخش دیگری از نیروهای نظامی آمریکایی خاک عراق را ترک کردند.

البته هنوز ۵۰ هزار نیروی آمریکایی در عراق باقی مانده اند که این نیروها، ظاهراً قرار است نیروهای نظامی عراقی را آموزش دهند و مهلت نهایی خروج نیروهای آمریکایی پایان سال ۲۰۱۱ اعلام شده است. با این وجود، باراک اوباما رئیس جمهور آمریکا در آخرین روز ماه اوت یکبار دیگر اعلام نمود که مأموریت نیروهای رزمی آمریکایی در عراق به پایان رسیده است. جوبلین معاون اوباما که روز دوشنبه ۳۰ اوت

در صفحه ۳

مطالبات و راه های پیش روی معلمان

جمهوری اسلامی، انگلی برآمده از مرداب کودتای ۲۸ مرداد

تشکیلات سازمانده و اشاعه دهنده خرافات مذهبی، همواره ابزاری در خدمت طبقات حاکم، برای انقیاد و اسارت توده های زحمتکش و تحت ستم بوده است. در جریان تحولات سیاسی یک صد سال اخیر جامعه ی ایران، دستگاه روحانیت، نقشی بسیار مخرب تر از هر زمان دیگر، در خدمت طبقات ستمگر علیه توده های مردم و پیشرفت و ترقی جامعه ایفا کرده است.

این نقش بازدارنده و ارتجاعی، تنها به این نکته خلاصه نمی شود که دستگاه روحانیت بنا به وظیفه ذاتی اش، نهادی برای تحمیق و اسارت معنوی توده مردم از طریق اشاعه خرافات مذهبی با هدف منحرف ساختن فکر و ذهن مردم از علل واقعی سیه روزی شان و بازداشتن آن ها از مبارزه علیه طبقات ستمگر و استثمارگر است. این وظیفه ایست که همواره دستگاه مذهبی در طول تاریخ بشریت داشته و

در صفحه ۵

افزایش سرسام آور گرانی با حذف خزنده یارانه ها

سرنوشت توده های مردم ایران حساس هستند، همه آنهایی که به رفاه، بهروزی و آسایش مردم ایران می اندیشند، در مورد ویران گری اجرای طرح فوق و تاثیر منفی حذف سوبسیدها بر زندگی اقتصادی کارگران و توده های زحمتکش ایران هشدار دادند.

اما، به رغم همه هشدارها، دل نگرانی ها و اعتراضات موجود در مورد تبعات وخیم حذف

طرح حذف یارانه ها، از جمله بحث انگیزترین طرح های دولت احمدی نژاد در سال گذشته بود. این طرح که با عنوان کذابی "هدفمند کردن یارانه ها" به مجلس اسلامی ارائه گردید، واکنش های بسیار متفاوتی را نه فقط در میان نمایندگان مجلس دامن زد بلکه، مخالفت شدید سازمان های سیاسی، توده های وسیع مردم ایران و برخی اقتصاد دانان درون جامعه را نیز برانگیخت. همه نیروهای آگاه درون جامعه، که نسبت به

در صفحه ۴

در صفحه ۲

ستاد حل اختلاف هم راه حلی بر آشتی دولت و مجلس نیست

هیچ گونه ریش سفیدی به حل این مشکلات کمک کند که این امر نیز به دلیل نگاه منهای روحانیتی ست که دولت به مسائل سیاسی دارد." چه اختلافی بین دولتی که خود را اصولگرا می داند و دیگران که منتقد آن هستند و خود را مانند دولت اصولگرا می دانند به وجود آمده است؟ چرا نزدیک به دو هفته پس از سخنان خامنه ای کشمکش و نزاع دولت و مجلس فروکش نمی کند؟ آیا ستاد حل اختلافات با فرض شکل گیری راهگشا خواهد بود؟ انتشار مانیفست حامیان دولت چگونه؟

بر خلاف آن چه خامنه ای در سخنان اخیرش گفته است، اختلافات سلیقه ای نیست. برخی اصولگرایان به اصطلاح منتقد دولت بی جهت احمدی نژاد را با گروه فرقان مقایسه می کنند که اسلام بدون روحانیت را مد نظر داشت. تدوین مانیفست برای حل اختلافات باندهایی که بر روی ارکان نظام اسلامی و مهم ترین آن که ولایت فقیه است اختلافی ندارند به جز ائتلاف وقت نیست. جمهوری اسلامی به اندازه ی کافی نهاد و ارگان از قبیل شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت و غیره دارد تا ستاد حل اختلافات را بی مورد نماید. پس دعوا بر سر چیست و علت چیست؟

واقعیت این است که دعوی کنونی بین باندهای رژیم منشائی به جز ورشکستگی کامل نظم سیاسی جمهوری اسلامی ندارد. آن زمان که جمهوری اسلامی به ورشکستگی کنونی نرسیده بود و هنگامی که همین اختلافات به وجود می آمد، فقط یک نهیب ولی فقیه کافی بود که به قول هاشمی رفسنجانی "فتیله ها پایین" کشیده شود و تا کشمکش بعدی، اوضاع آرام گردد. اما نه خامنه ای خمینی ست و نه دوران این ولی فقیه دوران آن دیگری. اکنون توده های مردم به مراتب ناراضی تر از آن دوران هستند و وقعی به ولی فقیه و ارگان های دیگر رژیم نمی گذارند. به همین جهت بحران سیاسی ژرفی سرپای رژیم را فراگرفته است. تمام پروژه های سیاسی آن شکست خورده اند و لاشه هایشان در گوشه و کنار جامعه خودنمایی می کنند. سرکوب های بی امان و مداوم نتوانستند مددی به پیروزی این پروژه ها برسانند. باندهای رژیم خود می دانند که بحران واقعاً وجود دارد و لذا بر سر حل آن یا لااقل تعدیلش با یکدیگر اختلاف دارند و با هم

می جنگند. شیوه اصولگرایی هم چون لاریجانی با راه های اصولگرایی مانند احمدی نژاد تفاوت دارند، هر چند هر دو مخلصان ولی فقیه اند و کاملاً با سرکوب و ایجاد اختناق بیش تر یک دست اند. باندها رژیم جمهوری اسلامی که اکنون اختلافاتشان در دو قوه مقننه و مجریه متبلور شده است همچنین نمایندگان منافع اقتصادی خاصی هستند و از این جهت هم نمی توانند عجالتاً با هم سازش کنند و اختلافاتشان را حل کنند یا کنار بگذارند. یکی دیگری را به فرقانی بودن متهم می کند. دیگری می خواهد اعضای مجلس را به اتهام توهین به دولت به پای میز محاکمه بکشد. یکی حتا خواهان رفع صلاحیت نمایندگان همین مجلس فرمایشی در طی نمایندگی اشان می شود، دیگری با دست بالا داشتن در نهادهای کنترل این موضوع را تکذیب می کند.

اما این بحران در بالایی ها که هر روز تشدید می شود علتی به جز این ندارد که پایینی ها یا توده های وسیع مردم نمی خواهند مانند گذشته بر آنان حکومت شود و نه این باند را قبول دارند و نه آن جناح را. جالب اینجاست که بحران در بالا در حالی عمیق می شود که لااقل در ماه های اخیر مبارزات توده ای موقتاً فروکش کرده است تا بتواند با بازسازی و تقویت خود دوباره بهانه ای برای سربرآوردن بیابد. به هر حال بحران در بالا علتی به جز نخواستن کلیت رژیم در پایین ندارد و بالا در مواجهه با پایین در کشمکش است. اتفاقاً اگر توده های مردم بتوانند در برآمدی سرنوشت ساز کار تمام باندها و جناح های رژیم را از هر رنگی که هستند یکسره کنند و رژیم را به گورستان بفرستند بالطبع بحران سیاسی کنونی نیز حل خواهد شد. در غیر این صورت بعید نیست که این بحران همچنان عمیق تر گردد تا یک باند رژیم بر دیگری فائق آید و دیگری را کنار بزند. اما در این صورت نیز خروجی از بحران و ورشکستگی سیاسی کنونی متصور نیست و بار دیگر وضعیت کنونی در شکل دیگری و بین باندهای دیگری تکرار می شود. چرا که اختلافات کنونی نه "سلیقه ای" ست و نه ربطی به این دارد که به فرض یکی روحانیت را می خواهد و یکی نمی خواهد. این بحران از ماهیت تمامیت رژیم جمهوری اسلامی برخاسته است و تا هنگامی که این رژیم پابرجاست بازتولید می شود.

کمک های مالی

کانادا

لاکومه	۵۰ دلار
صدای فدائی	۵۰ دلار
نرگس	۱۰ دلار
نقیسه ناصری	۱۰ دلار
دمکراسی شورائی ۱	۱۰۰ دلار
زنده باد سوسیالیسم	۲۰ دلار
احمد زبیرم	۲۰ دلار
حسن نیکداوودی	۲۰ دلار
بهمن آژنگ	۲۰ دلار
انقلاب در راه است	۳۵ دلار
فریبرز-۱۹	۲۰ دلار
بیاد رفیق احمد زبیرم	۱۰۰ یورو
بعد از آن مرداد گران	۱۰۰ یورو
فعالین سازمان در ونکور	۳۵۰ یورو

آمریکا

هسته های سرخ ۱۳۷ یورو

سوئیس

شورا ۱۰۰ فرانک
اشرف ۱۰۰ فرانک

ایران

احمد شاملو ۲۰۰۰ تومان
رفیق حمید مومنی ۳۰۰۰ تومان
رفیق بیژن جزنی ۵۰۰۰ تومان

آلمان

بهروز دهقانی ۱۵ یورو
علیرضا نابدل ۱۵ یورو
مناف فلکی ۱۵ یورو

هند

با یاد رفیق رضا حبیبیان ۲۰۰ یورو
با یاد رفیق رضا حبیبیان ۱۰۰ یورو
با یاد رفیق رضا حبیبیان ۱۲۵ یورو

به یاد جانبختگان فدائی در شهریور ماه

سعید پایان ۵۰ یورو
اعظم السادات روحی آهنگران ۵۰ یورو
ایرج سپهری ۵۰ یورو
اشرف بهکیش ۵۰ یورو
محمدعلی بهکیش ۵۰ یورو
حبیب الله (مجید) سالیانی ۵۰ یورو
جلال فتاحی ۵۰ یورو
حسن ملاطالقانی ۵۰ یورو
سیامک الماسیان ۵۰ یورو
همایون آزادی ۵۰ یورو

فرانسه

B.L.Commune paris ۱۰۰ یورو

دانمارک

هوشنگ احمدی ۲۰۰ کرون
دکتر نریمسا ۲۰۰ کرون
بدون کد ۲۷۵ یورو
Ingy ۱۰۰ کرون

تصحیح و پوزش:

در نشریه کار شماره ۵۷۹ صفحه ۳ ستون وسط ۲۱ سطر به آخر به جای کلمه "محدور" به اشتباه "معدور" آمده است و در صفحه ۴ ستون یک، ۲۱ سطر به آخر به جای کلمه "بود" به اشتباه "نداشتند" آمده است که بدین وسیله ضمن پوزش از خوانندگان تصحیح می گردد.

قطعیت شکست استراتژیک جهانی امپریالیسم آمریکا

عراق، ضمن انتقاد و گله از تصمیم آمریکا به خروج از عراق چنین اعتراف نمود که "ارتش عراق تا ده سال دیگر هم نخواهد توانست آمادگی کنترل اوضاع را بدست آورد!"

پرسش این است که چرا دولت امپریالیستی آمریکا هفت سال پیش جنگ تجاوزکارانه‌ای را علیه عراق بر افروخت و این کشور را به اشغال خویش درآورد و به رغم مخالفت‌های وسیع و گسترده در مقیاس بین‌المللی با این جنگ راهزنانه، متجاوز از ۱۶۰ هزار نیروی نظامی به عراق اعزام نمود و علاوه بر به کشتن دادن حدود ۲۵۰۰ نفر از نیروهای آمریکایی، بیش از یک میلیون تن از مردم عراق را کشتار و معلول نمود و میلیون‌ها تن دیگر را آواره و بی‌خانمان و مجبور به ترک عراق ساخت! و چه شد که اکنون و به رغم درخواست دولت و فرماندهان عراقی دست نشاندۀ ی خویش برای ماندن نیروهای آمریکایی در عراق، دولت آمریکا اما نیروهای نظامی خود را از این کشور خارج می‌کند.

تا پیش از فروپاشی بلوک شرق، امپریالیسم آمریکا بزرگ‌ترین قدرت امپریالیستی در جهان بود. قدرت نظامی و سیاسی آمریکا به حدی بود که به سادگی می‌توانست سایر قدرت‌های امپریالیستی را زیر هژمونی خود درآورد. با فروپاشی شوروی و بلوک شرق، عملاً یک قدرت بزرگ که همواره می‌توانست در برابر اقدامات تجاوزکارانه قدرت‌های امپریالیستی جهان به سرکردگی امپریالیسم آمریکا، به عنوان مانعی جدی عمل کند، از میان برداشته شد و در عین حال دوره‌ای که قدرت‌های امپریالیست، برای مقابله با شوروی و بلوک شرق داوطلبانه سرکردگی آمریکا را پذیرفته بودند پایان یافت. دولت آمریکا، از یک سو فضای مناسب‌تری را برای تجاوزات امپریالیستی خود فراهم می‌دید و دستش در این راه بازتر شد، از سوی دیگر اما دیگر نمی‌توانست به روال دوران قبلی، سایر قدرت‌های امپریالیست جهان، به ویژه قدرت‌های اروپایی را به تبعیت خود درآورد. بر این پایه است که دولت امپریالیستی آمریکا در عین آنکه مستقل از هم پیمانان قبلی خود دست به اقدامات تجاوزکارانه می‌زند، در عین حال می‌بایستی به شیوه‌هایی متوسل گردد تا به سایر قدرت‌های امپریالیستی به ویژه هم‌پیمانانی که سرکردگی آن را پذیرفته بودند، اثبات کند که آمریکا یگانه قدرت برتر جهان است و همه باید از آن تبعیت کنند. زوروقلداری و استفاده هرچه بیشتر از قدرت نظامی و زیر پا نهادن تعهدات و قول قرارهای بین‌المللی، آن شیوه‌ها و شگردهایی‌ست که باید هژمونی آمریکا در میان سایر قدرت‌ها را تأمین کند. بر این زمینه است که جرج دبلیو بوش، نماینده جناح هارتر امپریالیسم آمریکا بر سر کار می‌آید و در همین دوره است که قدرت نظامی آمریکا بیش از پیش بکار گرفته می‌شود. دولت آمریکا برای پیشبرد سیاست‌های جنگ‌طلبانه خود، حتی نیازی به تأیید و تصویب

آن توسط سایر قدرت‌ها و سازمان ملل و یا شورای امنیت سازمان ملل هم نمی‌بیند.

دولت امپریالیستی آمریکا، هفت سال پیش، با پنهان شدن در پشت شعار "دمکراسی" و "آزاد سازی مردم عراق"، به بهانه مقابله با سلاح‌های کشتار جمعی، لشکرکشی و تجاوز به عراق را آغاز کرد. موشک‌ها و بمب‌افکن‌های آمریکایی، صدها شهر و روستای عراق را منهدم و صدها هزار خانه را با خاک یکسان کردند و صدها هزار تن از مردم عراق را آواره و با به کام مرگ فرستادند. پنتاگون و بوش، بر اشغال عراق به هر قیمت تأکید داشتند. و عراق به قیمت جاری شدن سیلی از خون مردم بی‌دفاع، به اشغال آمریکا و متحد نزدیک آن انگلستان درآمد.

از نظر امپریالیسم آمریکا در آن زمان، پیروزی بر ارتش صدام، سرنگونی و اشغال عراق، پایان ماجرا و پایان جنگ محسوب می‌شد. امپریالیست‌ها که به مردم جهان اطمینان می‌دادند، از سربازان شان در عراق اشغالی با دسته گل استقبال خواهد شد، هنگامی که با مخالفت و اعتراض توده‌ای روبرو شدند شدیدترین کشتارها را انجام دادند و از کثیف‌ترین شیوه‌های ضد انسانی برای تحکیم سلطه ستم‌گرانه خود استفاده کردند. آنان سعی نمودند با ایجاد نفاق و دامن زدن به مسائل و اختلافات قومی، ناسیونالیستی و مذهبی در میان مردم عراق، سرکوب مردم و اشغال عراق را عملی ساخته و به سلطه خویش دوام بخشند.

هر کس این را می‌دانست که اهداف امپریالیسم آمریکا، فراتر از اشغال نظامی عراق و غارت نفت این کشور است. هدف اصلی دولت آمریکا از لشکرکشی نظامی به عراق، کسب بازارهای بیشتر و تسلط انحصاری بر بازارهای تمام منطقه، کنترل مهم‌ترین منابع نفت و انرژی جهان، کنترل کل منطقه و مهار دولت‌هایی بود که در دوران جنگ سرد تحت نفوذ شوروی بودند. آمریکا پس از اشغال عراق، در صدد برآمد که به زور سر نیزه و دمکراسی آمریکایی "ثبات و امنیت" در این کشور ایجاد کند، تا در سایه آن، علاوه بر غارت و چپاول منابع نفتی عراق، پای خود را در این کشور محکم کند، آنگاه یک یا چند عراق دیگر بر پا و "خاورمیانه بزرگ" ایجاد کند!

اما این ثبات و امنیتی که امپریالیسم آمریکا در پی آن بود، در تمام طول این هفت سال هرگز حتی برای یک روز هم حاصل نشد. تمام تلاش‌ها و تاکتیک‌های سیاسی و نظامی آمریکا برای ایجاد ثبات و امنیت مورد نظر خود در عراق با شکست روبرو گردید. نه افزایش سربازان آمریکایی، نه بمباران‌ها و کشتار مردم بی‌دفاع شهرها از نوع کشتار و قتل عام ۲۰۰۰ تن از مردم "فلوجه" و نه بازی‌های پارلمانی و دمکراسی آمریکایی، معضل آمریکا را حل نکرد. دولت‌های دست‌نشانده و نوکران امپریالیسم آمریکانیز ثبات و امنیتی را که آمریکابه آن نیاز داشت تاپروژه‌های امپریالیستی و راهزنانه‌ی خود را در منطقه دنبال کند، فراهم نساختند. اشغال نظامی عراق، قرار بود در طرح استیلا‌ی سیاسی و اقتصادی امپریالیسم آمریکا در منطقه خاورمیانه، نقش محوری ایفا کند عراق که قرار بود دروازه "خاورمیانه بزرگ" باشد، نه فقط دری به روی رویای آمریکایی "خاورمیانه

بزرگ" نگشود، بلکه خود به یک معضل جدی در کل سیاست‌های منطقه‌ای آمریکا و به باتلاقی برای نیروهای نظامی آن تبدیل گردید.

آمریکا که هنگام حمله به افغانستان، تبلیغات زیادی علیه طالبان به راه انداخته بود، و تا حدودی از همراهی افکار عمومی و همچنین از حمایت قاطع اروپا برخوردار بود، با اشغال افغانستان ارتش خود را به عنوان ارتشی شکست ناپذیر جلوه می‌داد که قادر است در هر نقطه‌ای از جهان که اراده کند دست به حمله نظامی بزند و پیروز شود. زمان لشکرکشی به عراق و اشغال این کشور اما، شرایط متفاوت بود. اگرچه دولت آمریکادراغزحمله به عراق و علم کردن دروغی به نام نابودی سلاح‌های کشتار جمعی توانسته بود موافقت بخش زیادی از مردم آمریکاراجلب کند، اما وقتی که اشغال عراق به درازا کشید و کشتارها ادامه پیدا کرد، مردم آمریکا و افکار عمومی جهانی به مخالفت با اشغال عراق و کشتار مردم این کشور برخاستند. دولت آمریکا که به نیروهای نظامی قول بازگشت پس از سقوط صدام را داده بود، در عراق زمین‌گیر شد. تداوم اشغال عراق که ماهانه ۳ تا ۴ میلیارد دلار هزینه در برداشت، به بروز بحران‌هایی در درون آمریکا نیز منجر گردید. به جز انگلیس، هم‌پیمان نزدیک آمریکا، اروپا نیز موافق این اقدام امپریالیستی آمریکا نبود. طولی نکشید که لشکرکشی آمریکا به عراق و اشغال این کشور، بیش از آنکه قدرت امپریالیسم آمریکا را نشان دهد، ضعف آن را مدلل ساخت. تجاوز نظامی آمریکا به عراق، ضربه‌ای جدی بر قدرت و توانایی نظامی و سیاسی آمریکا وارد ساخت. اگر چه شکست آمریکا از همان آغاز اشغال عراق خود را نشان داد، اما در اواخر نخستین دوره ریاست جمهوری جرج دبلیو بوش، حتی مقامات دولتی این کشور نیز به آن اعتراف می‌کردند و راه چاره‌ای برای خروج آمریکا از بن بست عراق جستجوی کردند. رامسفلد وزیر دفاع آمریکا در همین رابطه استعفا داد. برخی دیگر از مقامات آمریکایی از جمله جان بولتون نماینده آمریکادرسازمان ملل، صریحاً از شکست آمریکا و ضرورت تغییر استراتژی آمریکا سخن گفته و بر "خروج آبرومندانانه" از عراق تأکید نمودند. کمیته "بیکر همیلتون" یا گروه مطالعه عراق که مرکب از ده سیاستمدار پر سابقه‌ی وابسته به دو حزب دمکرات و جمهوری‌خواه بود و از طرف کنگره آمریکا ماموریت یافت تا اوضاع عراق را مطالعه و راهی برای غلبه بر معضلات آمریکا در عراق پیدا کند، پس از تحقیق و بررسی و مطالعه اوضاع عراق از شکست آمریکا در خاورمیانه سخن گفت. در دوره دوم ریاست جمهوری بوش، شکست آمریکا در عراق، با قطعیت بیشتر در معرض چشم جهانیان قرار گرفت. پس از شکست نظامی آمریکا، تلاشهای دولت آمریکا حول چگونگی خروج از عراق متمرکز گردید. امپریالیسم آمریکا فقط از لحاظ نظامی نبود که متحمل شکست گردید، بلکه از لحاظ سیاسی نیز شکست خورد. شکست سیاسی آمریکا حتی از شکست نظامی آن نیز بدتر بود. این شکست‌ها، ضرباتی جدی بر قدرت و توانایی نظامی و سیاسی و اعتبار آمریکا در این زمینه وارد ساخت.

افزایش سرسام آور گرانی با حذف خزنده یارانه ها

یارانه ها، هم اکنون طرح فوق، پیش از زمان رسمی اعلام اجرای آن عملاً توسط دولت احمدی نژاد به مرحله اجرا گذاشته شده است. حذف یارانه ها که، قرار بود از آغاز سال ۸۹ توسط دولت احمدی نژاد به مرحله اجرا گذاشته شود، به دلیل کشمکش های موجود میان دولت و مجلس، سر انجام مجلس ارتجاع جمهوری اسلامی با اجرای این طرح از آغاز سه ماهه دوم سال ۸۹ موافقت کرد.

این تاخیر سه ماهه، از آن جهت به دولت احمدی نژاد داده شده تا جبرانی بر عدم تصویب درآمد ۴۰ هزار میلیارد تومانی پیشنهادی دولت جهت عملیاتی شدن طرح فوق در سال ۸۹ شده باشد. در واقع دعوی احمدی نژاد بر سر تصاحب ۴۰ هزار میلیارد تومان درآمد حاصل از حذف یارانه ها، که مجلس اسلامی تنها با ۲۰ هزار میلیارد تومان آن موافقت کرده بود، با تصویب اجرای این طرح با یک تاخیر سه ماهه تا حدودی تعدیل یافت. دولت احمدی نژاد نیز، برای اینکه فرصت بیشتری برای خالی کردن جیب توده های مردم ایران داشته باشد، زمان اجرای آن را به اول مهر ماه سال ۸۹ موکول کرد.

به رغم اینکه دولت تاریخ اجرای طرح به اصطلاح هدفمند کردن یارانه ها را اول مهر ماه اعلام کرده است، اما حذف یارانه ها، در مورد پاره ای از اقلام اساسی از جمله مصرف برق، چند ماه زودتر از موعد مقرر شروع شده است. در واقع باید گفت با این شیوه خزنده ای که دولت در مورد حذف سوبسید کالاهای اساسی مورد نیاز مردم، در پیش گرفته است، کسب درآمد حاصل از حذف یارانه ها، عملاً چند ماه زودتر از زمان اجرای طرح فوق آغاز شده است. با این تفاوت که تا زمان اجرای رسمی آن، عملاً هیچ هزینه ای بابت حذف سوبسید ها به توده های کم درآمد پرداخت نمی شود. حتی همان مبلغ کذایی که دولت احمدی نژاد وعده پرداخت آن را به خانوارهای آسیب پذیر داده بود.

آنچه را که پیرامون پیامد ها و تأثیرات مخرب حذف یارانه ها بر زندگی توده های مردم ایران هشدار داده می شد، هم اکنون زودتر از موعد مقرر در جامعه آشکار گردیده است. افزایش سرسام آور قیمت برق مصرفی که از خرداد ماه گذشته شروع شده و نیز افزایش بی رویه قیمت بسیاری از اقلام خوراکی، از قبیل گوشت قرمز، مرغ، تخم مرغ نسبت به ماه قبل و به طور اخص نگرانی از چندبرابر شدن بهای آرد و نان، هم اکنون پیامدهای ویران گر حاصل از اجرای قانون حذف یارانه ها را به روشنی آشکار کرده است.

طبق آمار بانک مرکزی، بالاترین درصد گرانی طی دو هفته گذشته، مربوط به مواد پروتئینی از جمله گوشت قرمز و گوشت مرغ بوده است. در این میان، تخم مرغ، با افزایش ۷/۵ درصد نسبت به هفته قبل و با افزایش ۳۱/۹ درصد، نسبت به ماه گذشته، بالاترین افزایش قیمت را داشته است.

این افزایش شدید قیمت ها در شرایطی رخ داده است که دولت احمدی نژاد وعده داده بود تا پیش از ماه رمضان قیمت ها را تثبیت کند. اما، نه تنها

قیمت ها تثبیت نشده اند، بلکه هم اکنون گرانی و افزایش غیرقابل کنترل قیمت ها، بیش از هر زمان دیگر بر سفره توده های مردم ایران گسترده شده است.

همزمان با افزایش سرسام آور قیمت مواد پروتئینی و دیگر کالاهای مصرفی توده های مردم ایران، خبر گرانی برق، با سرتیتر "قبض های برق، گیلانی ها را شوکه کرده است" از جمله خبرهایی بوده که طی دو هفته گذشته بیشترین نگرانی را در جامعه دامن زده است.

افزایش شدید قیمت برق مصرفی، که پیش از این گریبان مازندرانی ها را گرفته بود هم اکنون به استان گیلان رسیده است. این افزایش، آن چنان چشم گیر بوده که حتی اعتراض اعضای شورای اسلامی شهر رشت را نیز برانگیخته است.

عاقل منش، عضو شورای اسلامی شهر رشت در تاریخ ۲۹ مرداد ۸۹، طی مصاحبه ای با خبرگزاری مهر گفت: افزایش ناگهانی مبلغ برق در قبض برق مشترکان، موجی از نگرانی و تشویش خاطر شهروندان و قشرهای آسیب پذیر اجتماعی استان های شمالی کشور [گیلان، مازندران و گلستان] را فراهم کرده است.

شهروندان گیلانی که هم اکنون، قبض برق ماه های خرداد و تیر را دریافت کرده اند با افزایش قیمت تا چهار برابر مواجه شده اند.

خبر افزایش قیمت آرد دولتی به سطح قیمت آرد آزاد، یعنی از ۷۵ تومان به ۴۵۰۰ تومان، و به تبع آن، چندین برابر شدن قیمت نان، یکی دیگر از تبعات اولیه اجرای "قانون هدفمند کردن یارانه ها" ست. نگرانی حاصل از این گرانی، توده ها را در التهاب گرانی های لجام گسیخته روزها و ماه های آتی فرو برده است.

با اجرای رسمی قانون به اصطلاح هدفمند کردن یارانه ها، بهای مهم ترین کالاهای و خدمات مورد نیاز روزمره توده های کارگر و زحمتکش به چند برابر افزایش خواهد یافت. نتیجتاً ارزش پول به میزان قابل ملاحظه ای کاهش می یابد و نرخ تورم رشدی جهش وار خواهد یافت. برخی منابع دولتی پیش بینی کرده اند که این افزایش نرخ تورم میتواند به ۴۰ تا ۵۰ درصد برسد. تحت چنین شرایطی سطح معیشتی توده های زحمتکش مردم به شکلی هولناک تنزل خواهد کرد.

البته افزایش بهای کالاهای از طریق سیاست موسوم به هدفمند سازی یارانه ها که هدف اصلی آن تامین بخشی از مخارج دستگاه دولتی است،

تنها یکی از علل رشد تورم است. همانگونه که می دانیم در طول سه دهه گذشته تورم به عنوان پدیده ای مزمن همواره وجود داشته است.

در دوران حاکمیت جمهوری اسلامی که توده های مردم ایران، مدام با گرانی عمومی کالاهای افزایش بی رویه قیمت ها مواجه بوده اند، کاهش ارزش پول از طریق چاپ اسکناس های بدون پشتوانه، اصلی ترین عامل تورم و گرانی موجود در جامعه بوده است. به عبارت دیگر، یکی از مهم ترین علل گرانی و تورم در عدم تعادل میان درآمدها و هزینه های دولت بوده است. وقتی هزینه های دولت از درآمدهای آن در بودجه سالانه بیشتر باشد، دولت با کسری بودجه مواجه می شود. کابینه های جمهوری اسلامی نیز، برای حل این معضل خود، بدون استئنا دست استقراض به سوی بانک مرکزی دراز کرده اند. استقراض از بانک مرکزی، که عمدتاً با چاپ اسکناس های بدون پشتوانه همراه است، علاوه بر کاهش ارزش پول و نتیجتاً افزایش بهای کالاهای، سبب افزایش بیش از حد نقدینگی در سطح جامعه شده است. این افزایش نقدینگی خود عامل دیگری برای افزایش نرخ تورم تبدیل شده است. در اقتصاد بحران زده ایران، افزایش این نقدینگی بدون ما به ازای تولید، موجب افزایش تقاضای کالاهای گردیده و به افزایش نرخ تورم انجامیده است.

حال با توجه به مجموعه سیاست های جمهوری اسلامی که طی دوران حاکمیت ارتجاعی اش، سیستم اقتصادی کشور را به سمت نابسامانی، تورم مزمن و گرانی سرسام آور کشانده است، اجرای طرح خزنده حذف یارانه ها نیز، عامل دیگری شده است تا غول غیر قابل کنترل گرانی را بر سفره توده های وسیع مردم ایران بنشانند.

گرانی سرسام آوری که هم اکنون کارگران و توده های زحمتکش مردم ایران را در چنگال خود گرفته است، هنوز در نقطه آغازین حذف یارانه هاست. مسلماً با حذف کامل یارانه ها، شرایط زندگی برای کارگران و قشرهای آسیب پذیر جامعه، بسیار وحشتناک تر از شرایط امروز خواهد شد.

لذا، پیش از آن که غول سهمگین گرانی، کارگران و توده های میلیونی مردم ایران را در زیر دست و پای خود له کند، باید به مقابله با رژیم و سیاست های ضد مردمی آن برخاست. توده های زحمتکش مردم ایران، از طریق گسترش اعتراضات و تشدید مبارزات خویش باید در برابر اجرای این قانون دست به مقاومت بزنند و رژیم را وادار به عقب نشینی کنند.

رژیم جمهوری اسلامی را

باید

با یک اعتصاب عمومی سیاسی

و قیام مسلحانه برانداخت

جمهوری اسلامی، انگلی برآمده از مرداب کودتای ۲۸ مرداد

دارد، بلکه در این واقعیت نیز هست که در مقاطع حساس مبارزات مردم ایران، به عنوان یک نهاد و جریان سیاسی، در سرکوب و به بند کشیدن توده‌های مردم، مستقیماً نقش ایفا کرده است.

کودتای امپریالیستی ۲۸ مرداد نیز یکی از آن مقاطع در تاریخ ایران است که روحانیت به عنوان یک جریان سیاسی، در اتحاد با امپریالیسم، سلطنت، فئودال‌ها و بورژوازی کمپرادور، در پیروزی کودتا و سرکوب مستقیم توده‌ها حضور فعال داشت. با این کودتاست که دستگاه مذهبی توانست موقعیت تضعیف شده‌ی خود را در چهار دهه پیش از آن جبران نماید و بر بستر شرایط سیاسی مناسبی که کودتا برای رشد آن فراهم ساخت، نقش سیاسی روزافزونی کسب کند.

در جریان تحولاتی که به انقلاب مشروطیت در ایران انجامید، به رغم شکست این انقلاب، ضرباتی به قدرت و نفوذ سیاسی دستگاه روحانیت وارد آمد. الزامات تمرکز قدرت و بسط مناسبات تولید سرمایه‌داری در دوران رضا خان، باز هم قدرت و نفوذ سیاسی روحانیون را محدودتر ساخت، تا جایی که در جریان تحولات سیاسی پس از شهریور ۲۰، به لحاظ سیاسی جز حضوری حاشیه‌ای و بسیار محدود در میان مردم نداشت. توده‌های وسیع مردم، در مبارزه سیاسی خود عموماً فعال و جانبدار سازمان‌های سیاسی غیر مذهبی آن دوران بودند و گروه‌های مذهبی نقشی اندک داشتند. آن‌ها از هنگامی نقش سیاسی مهم‌تری تحت رهبری کاشانی پیدا کردند که با تشدید اختلافات مصدق با قدرت‌های امپریالیست آمریکا و انگلیس در جریان ملی شدن صنعت نفت، مورد حمایت گروه‌هایی از درون جبهه ملی قرار گرفتند و شدیداً از سوی دربار و امپریالیسم تقویت شدند. کاشانی که در مقطعی به علت اختلافات و تضادی که با انگلیس پیدا کرده بود، از مصدق حمایت می‌کرد، اکنون تبدیل به سرکرده گروه‌هایی شده بود که با تشدید بحران سیاسی در تلاش برای سرنگونی حکومت مصدق بودند. اما این مخالفت به بخش سیاسی فعال‌تر مذهبی محدود نبود. اتحاد دستگاه مذهبی با طبقات ارتجاعی و در رأس آن‌ها، سلطنت و امپریالیسم، اتحادی استراتژیک علیه توده‌های زحمتکش مردم، برای حفظ نظم موجود بود.

اوضاع سیاسی دهه‌ی ۲۰ که با روی آوری توده‌ها به مبارزه‌های فعال و علنی توأم بود، تمام مرتجعین را نگران تحول اوضاع کرده بود و دستگاه روحانیت در کلیت‌اش، از رشد روزافزون آگاهی و رادیکالیسم توده‌های کارگر و زحمتکش، در هراسی مرگبار به

سر می‌برد. بنابراین آن چه در توان داشت مستقیم و غیر مستقیم در خدمت کودتا، برای متوقف ساختن این روند به کار گرفت. دخالت و همکاری دستگاه روحانیت در کودتا و پیروزی آن، موقعیت جدیدی به این نهاد بخشید که پس از انقلاب مشروطیت بی سابقه بود. نقش و موقعیتی که دستگاه روحانیت با این کودتا به دست آورد، فقط محصول همکاری آن در جریان کودتای ۲۸ مرداد نبود. پس از پیروزی کودتا، امپریالیسم و رژیم سلطنت، وظیفه فوری خود را سرکوب جنبش کارگری و مقابله همه جانبه با رشد کمونیسم در ایران قرار دادند. سلب آزادی‌های سیاسی، اختناق، سرکوب مبارزات و اعتراضات توده‌های کارگر و زحمتکش، زندان، اعدام و کشتار نیروهای چپ و رادیکال، وظیفه فوری و میرم ارگان‌های سرکوب مادی مستقیم رژیم کودتا بود. اما این به تنهایی کافی نبود، بلکه در شرایطی که رژیم کودتا به زور سرنیزه، جو رعب، رکود و سکون را در جامعه حاکم کرده بود، هر گونه فعالیت سیاسی ممنوع اعلام شده بود، حتی تشکل‌های صنفی و دمکراتیک برچیده شده بودند و انتشار هر نشریه و کتابی با کم‌ترین مخالفت جرم محسوب می‌شد، این وظیفه عمدتاً بر عهده دستگاه روحانیت قرار گرفته بود که هر چه گسترده‌تر خرافات مذهبی را اشاعه دهد و تبلیغات وسیعی علیه کمونیسم و هر جریان سیاسی رادیکال در میان توده‌ها سازمان دهد.

رژیم کودتا منابع و امکانات وسیع مالی، سیاسی و تبلیغاتی در اختیار این دستگاه جهل، فریب و تحمیق قرار داد. کمیت طلبه‌های مدارس مذهبی، آخوندها و مساجد، وسیعاً افزایش یافت. رسم و رسوم مذهبی، مراسم عزاداری، دسته‌های سینه‌زنی رونق گرفت. محمدرضا شاه، خود نیز شخصاً در نقش یک آخوند مبلغ خرافات مذهبی ظاهر شده بود. مراسم مذهبی برپا می‌کرد. در پای قبر امامان شیعه، همانند آخوندهای دستگاه مذهبی، معرکه‌گیری به راه می‌انداخت. هر گاه قصد مسافرت به جایی داشت، نخست می‌بایستی امام جمعه تهران در فرودگاه حضور یابد و با خواندن اوراد و آیات، او را از گزند حوادث مصون دارد. امام زمان او را در خواب نیز رها نمی‌کرد. این شاه خرافاتی سپس در جریان سخنرانی‌هایش با آب و تاب برای مردم تعریف می‌کرد که امام همواره یار و نگهدار وی بوده تا جایی که حتی در خواب نیز مانع از سقوط وی از اسب شده است. این واقعیات به خوبی نشان‌دهنده‌ی نقش کودتای ۲۸ مرداد در تقویت روزافزون

دستگاه خرافات مذهبی و اسارت توده‌های مردم ایران است. در چنین جوی از سرکوب و اختناق و تشدید فعالیت‌های دستگاه تحمیق معنوی، ضرباتی مهلک به روحیه مبارزاتی و سطح آگاهی مردم ایران وارد آمد که بی سازمانی و زوال آگاهی توده‌های کارگر و زحمتکش، پی‌آمد آن بود. با رفرم‌های دهه چهل، عامل دیگری هم وارد عرصه شد که لااقل در کوتاه مدت در بی سازمانی و زوال آگاهی طبقاتی کارگران و تقویت موضع ارتجاع طبقاتی مذهبی نقش داشت. ورود سیل آسای دهقانان به شهرها با روحیات عمیقاً خرافاتی و مذهبی و پیوستن آن‌ها به صفوف طبقه کارگر به همراه خرده‌بورژوازی سنتی که در نتیجه‌ی توسعه مناسبات سرمایه‌داری ورشکست شده بود، عاملی بود که در شرایط استبداد رژیم شاه، موقعیت جریان‌های مذهبی را حتا در درون صفوف کارگران تقویت می‌کرد. چرا که گذشت زمان لازم بود تا این کمیت بسیار گسترده‌ی دهقانان و خرده بورژوازی شهری که تازه به صفوف کارگران پیوسته بودند، خصایل و روحیات کارگری کسب کنند و خود را از بند خصایل خرده بورژوازی و خرافاتی برهانند.

گر چه سلطنت و دستگاه دینی که مشترکاً بقای خود را در حفظ وضع موجود می‌دیدند، تا مدت‌ها حتا در برابر تحولات بورژوازی مقاومت نشان می‌دادند، اما سرانجام، رژیم شاه زیر فشار تضادهای داخلی که نیاز به توسعه‌ی مناسبات سرمایه‌داری را الزامی می‌ساخت و توأم با آن فشار سرمایه بین‌المللی که در پی بسط بازار جهانی بود و بالاخره یک رشته کشمکش و نزاع در درون حکومت، خود را ناگزیر دید که ابتکار عمل را برای انجام یک رشته رفرم‌ها که در محور آن‌ها اصلاحات ارضی قرار داشت، در دست بگیرد، با فنودالیسم از نظر اقتصادی و طبقاتی قطع رابطه کند و به نماینده و مدافع شیوه تولید سرمایه‌داری ایران تبدیل گردد. در این نقطه است که با مخالفت گروهی از سران دستگاه روحانیت به رهبری خمینی روبرو می‌گردد، که در برابر رفرم‌ها می‌ایستند و از موضعی ارتجاعی با انجام آن‌ها مخالفت می‌ورزند. این اختلاف، سرانجام به درگیری‌های قهرآمیز و تبعید خمینی انجامید. اما این اختلاف هم کم‌ترین تغییری در مناسبات رژیم سلطنت و دستگاه مذهبی نداد. با رفرم‌های دهه چهل، شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری در ایران مسلط شد، بدون این که تغییری در روبنای سیاسی جامعه پدید

جمهوری اسلامی، انگلی برآمده از مرداب کودتای ۲۸ مرداد

آید. سلطنت با همان کارکردهای استبدادی قرون وسطایی به حیات خود ادامه داد. آزادی‌ها و حقوق دمکراتیک مردم، بیش از پیش محدود گردید. اختناق و دیکتاتوری عربیان به نهایت خود رسید. رژیم شاه برای حفظ موجودیت خود، هم چنان به دستگاه روحانیت و تقویت آن، برای اشاعه خرافات و دربند نگه داشتن توده‌های مردم نیاز داشت. لذا در حالی که هر محفل و گروه کمونیست و رادیکال حتا به صرف داشتن به اصطلاح کتب مضره توسط ساواک رژیم شاه به شدت سرکوب و به حبس‌های طولانی مدت محکوم می‌شد، و با روی آوری نسل جدیدی از انقلابیون کمونیست و چپ به مبارزه‌ی آشتی‌ناپذیر با نظم موجود، اعدام در سطحی وسیع به مرحله اجرا درآمده بود و هزاران مخالف به بند کشیده شده بودند، نیروهای مذهبی طرفدار خمینی از آزادی فعالیت سیاسی برخوردار بودند. چرا که آن‌ها هر مخالفی هم که با رژیم شاه داشتند، در مبارزه علیه کمونیسم و کمونیست‌ها، متحد رژیم شاه و طبقه حاکم بودند. تنها چیزی که ساواک از آن‌ها می‌خواست این بود که در تبلیغات مذهبی شان از محمد رضا شاه بدگوئی نکنند. بنا براین مادام که مستقیماً شاه را مورد حمله قرار نمی‌دادند، محدودیتی بر سخنرانی‌ها، انتشار کتاب‌ها و جزوات و فعالیت‌های سیاسی و تشکیلاتی آن‌ها حول انواع و اقسام تشکل‌های مذهبی نبود. تریبون‌های مساجد عموماً در اختیار آن‌ها قرار داشت. اگر هم مثلاً آخوندی رسماً و علناً بر منبر، شاه را مورد حمله قرار می‌داد، ساواک برخوردش با او کاملاً متفاوت از آن چیزی بود که با کمونیست‌ها و دیگر نیروهای سیاسی داشت. آنها پس از مدتی کوتاه از دستگیری‌شان، آزاد می‌شدند تا به وظایف خود عمل کنند. طرفداران خمینی نه فقط از امکانات گسترده دولتی و دستگاه مذهبی برای فعالیت سیاسی و تشکیلاتی خود برخوردار بودند، از نظر مالی و سیاسی، نیز توسط بورژوازی تجاری و خرده بورژوازی سنتی حمایت می‌شدند. مجموعه‌ی این امکانات و حمایت‌ها شرایطی را برای آن‌ها فراهم ساخته بود که یک تشکیلات سیاسی - مذهبی ویژه خود در سراسر ایران ایجاد کنند. بنابراین وقتی که بحران سیاسی فرا رسید و رژیم شاه در آستانه سرنگونی قرار گرفت، در حالی که طبقه کارگر، در نهایت بی‌سازمانی و ضعف آگاهی طبقاتی قرار داشت و سازمان‌های سیاسی کمونیست و چپ و در رأس آن‌ها سازمان چریک‌های فدائی خلق

ایران، که صدها تن از اعضای آن‌ها به جوخه اعدام سپرده شده بودند و هزاران تن از فعالان و هواداران آن‌ها در زندان‌های رژیم شاه، به بند کشیده شده بودند، در ضعیف‌ترین موقعیت خود قرار داشتند، دستگاه روحانیت تحت رهبری خمینی به عنوان یک بدیل سازمان یافته‌ی ضد انقلابی با نفوذ توده‌ای، حاضر و آماده بود. اتحاد استراتژیک امپریالیسم و دستگاه روحانیت نیز بار دیگر در این مقطع بر ملا می‌گردد و قدرت‌های امپریالیست جهان با یک تصمیم جمعی در کنفرانس گوادولوپ به حمایت از خمینی و انتقال قدرت سیاسی به دستگاه روحانیت و متحدین طبقاتی آن، برای سرکوب انقلاب و ایجاد سد در مقابل کمونیسم، برمی‌خیزند. بنابراین کودتای ۲۸ مرداد، نتایج اش به سرکوب و اختناق بلافاصله پس از آن خلاصه نشد. تقویت نقش و موقعیت دستگاه دینی، رشد و گسترش خرافات دینی و زوال آگاهی در میان توده مردم، نتیجه درازمدت‌تر این کودتا بود که در سال ۵۷، خود را در به قدرت رسیدن تاریک‌اندیش‌ترین مرتجعین تاریخ در ایران، نشان می‌داد. تعجب آور نبود که لااقل در آخرین ماه‌هایی که به سقوط رژیم شاه انجامید، اکثریت بسیار بزرگ مردم ایران طرفدار خمینی بودند. اعتماد آن‌ها به خمینی، اعتمادی ناشی از ناآگاهی و نفوذ خرافات مذهبی در افکار آن‌ها بود. این بار، برخلاف کودتای ۲۸ مرداد، این توطئه‌ی مرتجعین داخلی و بین‌المللی نبود که توده‌های مردم ایران را شکست می‌داد و به عقب می‌راند، بلکه خود توده‌های مردم بودند که با سپردن رهبری شان به دست دستگاه روحانیت، شکستی بزرگ‌تر از شکست کودتای ۲۸ مرداد را برای انقلاب‌شان تدارک می‌دیدند. مرتجعین، انقلاب را در هم شکستند، نه صرفاً با سرکوب و کشتار، بلکه در اساس با تکیه بر توده‌ها و ناآگاهی عجیب شده با خرافات عمیق مذهبی. و این ناآگاهی یکی از خطرناک‌ترین اشکال ناآگاهی توده‌ای است که همواره فجایعی وحشتناک به بار آورده است. نخستین قربانیان این ناآگاهی نیز خود توده‌های مردم‌اند. در طول متجاوز از ۳۱ سال که از استقرار جمهوری اسلامی در ایران می‌گذرد، توده‌های مردمی که دار و دسته خمینی را به قدرت رساندند، از جهات مختلف اقتصادی، اجتماعی و سیاسی با چنان مصایبی روبرو شده‌اند که نظیر آن را حتا در دوران قبل از انقلاب نمی‌توان یافت. شرایط مادی و معیشتی توده‌های کارگر و زحمتکش هیچ‌گاه همچون امروز وخیم نبوده

است. معضلات اجتماعی توده‌های مردم ایران، هرگز به این وسعت نبوده است. نظیر سرکوب، اختناق، بی‌حقوقی و کشتار گسترده مردم را در دوران استقرار جمهوری اسلامی نمی‌توان لااقل در طول یک صد سال اخیر سراغ گرفت.

با این همه، سؤال این است که مردم ایران، از این همه فجایع جمهوری اسلامی، دستگاه روحانیت و خرافات مذهبی چه آموخته‌اند؟ در این نکته جای تردید نیست که لااقل اکثریت بزرگ توده‌های مردم ایران، از این دوران، بسیار آموخته‌اند، آگاه‌تر شده و تا آن حد به نقش مخرب دستگاه دینی آگاهی یافته که اکنون خواهان جدایی دین از دولت‌اند. اما این خواست تحقق نخواهد یافت، مگر آن که مقدمتاً فهمیده شود که چرا در ایران دستگاه روحانیت به رغم تحولات بورژوازی توانسته است، نقش مستقیماً سیاسی خود را همچون دوران فنودالیسم و قرون وسطا حفظ کند.

چکیده پاسخ هم در این است که چون در ایران تسلط مناسبات تولید سرمایه‌داری و سلطه سیاسی طبقه سرمایه‌دار نه به شیوه‌ی انقلابی، رادیکال و از پایین، بلکه در یک روند تدریجی و طولانی همراه با رفرم و سازش‌ها، از بالا و به شکلی بوروکراتیک، انجام گرفت، نمی‌توانست با گذشته تسویه حساب قطعی کند. بالعکس، طبقه حاکم برای حفظ و بقای خود راهی جز این نداشت که مردگان را به یاری طلبید، از نهادهای قرون وسطایی عصر فنودالیسم، نظیر سلطنت استبدادی و دستگاه مذهبی مدد بگیرد و آن‌ها را با همان کارکردهای قرون وسطایی‌شان تقویت کند و در خدمت نظام سرمایه‌داری به کار گیرد. لذا اگر چه در مقطعی هم از تحولات سیاسی، زیر فشار مبارزات توده‌ای از نقش دستگاه روحانیت کاسته شد، اما همواره زمینه‌های رشد و قدرت‌گیری آن وجود داشت و در شرایط مناسب نقش مستقیماً سیاسی کسب نمود و برخی اتفاقات سیاسی از نمونه کودتای ۲۸ مرداد، بستر بسیار مناسبی برای رشد و تأثیرگذاری آن بود. در واقعیت همانگونه که اشاره شد، جمهوری اسلامی که با سرنگونی رژیم شاه در ایران استقرار یافت، خلق الساعه پدید نیامد، بلکه همچون انگلی ست که از درون مرداب کودتای ۲۸ مرداد رشد کرد. وقتی که این مسئله درک شود، راه حل قضیه نیز در درون آن نهفته است. هیچ اصلاحی چاره ساز وضع موجود نیست. توده‌های مردم ایران، نمی‌توانند از شر فجایع دستگاه مذهبی خلاص شوند و دین و دولت از یکدیگر جدا نمی‌شوند، مگر آن که با این دستگاه اکنون توأمأ سرکوب مادی و معنوی یک تسویه حساب قطعی و رادیکال شود. این تسویه حساب هم نمی‌تواند به طریقه دیگری جز با انقلابی رخ دهد که یکی از وظایفش در هم

مطالبات و راه های پیش روی معلمان

سیستم آموزشی ایران با آن روبروست. آیا این حرکات آغاز روند جدیدی از مبارزات معلمان خواهد بود؟ درس ها و نتایج مبارزاتی که به ویژه از سال ۸۱ آغاز گردید و تاکنون ادامه دارد چه بوده و تاثیر این تجارب در مبارزات امروزی معلمان چه می تواند باشد؟

برای رسیدن به پاسخی روشن و مستدل سعی می شود در این مقاله ابتدا وضعیت معلمان از نظر اقتصادی و شغلی و برنامه های دولت در این رابطه بررسی گردد و در ادامه به بررسی خواست های معلمان و مبارزات آن ها برای تحقق آن خواهیم پرداخت.

معلمان و دولت

از نظر وضعیت شغلی به طور کلی با سه گروه معلم روبرو هستیم. معلمان استخدام رسمی، معلمان حق تدریسی و معلمان پیمانی. معلمان پیمانی خود دو گروه هستند. معلمانی که به طور مستقیم با وزارتخانه قرارداد دارند اما هیچ تضمینی برای تمدید قراردادشان وجود ندارد و دیگری معلمانی که توسط شرکت های پیمانکار (شرکت های به اصطلاح تامین نیروی انسانی) به کار گرفته می شوند و به نظر می آید این روش در حال گسترش در آموزش و پرورش می باشد. براساس اخبار موجود استفاده از شرکت های پیمانکار برای تامین نیروی مورد نیاز در مدارس به عنوان معلم به ویژه در برخی از استان های جنوب غربی کشور متداول شده است و شکی نیست که یکی از معضلات آینده ی معلمان و اساسا آموزش و پرورش همین موضوع خواهد بود. از آن جا که معلمی یک شغل کاملا تخصصی می باشد، به کارگیری نیروهای غیر متخصص که از آموزش و تجربه ی لازم برای این کار برخوردار نمی باشند، اثرات مخرب بسیاری بر کیفیت آموزشی برجای خواهد گذاشت. بدیهی ست که در این راستا شرکت های پیمانکار نیز هرگز هزینه ای بابت آموزش معلمان پیمانی صرف نخواهند کرد چرا که شرکت پیمانکار تنها به فکر سود در همان لحظه است. تاثیر شرکت های پیمانکار به ویژه از ۳ جهت قابل تعمق است. اول این که این شرکت ها و نوع استخدام پرسنل در آن، از قدرت تشکلی یابی و مبارزاتی نیروی کاری که در استخدام آن ها می باشد به دلیل بی ثباتی قراردادهای می کاهد، دوم این که بی حقوقی گسترده ی نیروی کار پیمانی منجر به استئمار هر چه بیشتر آن ها می گردد و به

موازات آن از قدرت اعتراض نیروی کار می کاهد و سوم کیفیت کار است که به دلیل غیرتخصصی بودن نیروی کار و حذف تجربه و آموزش از پروسه ی کار بسیار پایین می آید.

گروه دیگر، معلمان حق تدریسی می باشند که هرگز آمار دقیقی درباره ی تعداد آن ها منتشر نشده است اما آن چه که معلوم است، افزایش تعداد آن ها در هر سال به دلیل عدم جذب معلمان به صورت استخدام رسمی می باشد. در حالی که هر ساله تعدادی از معلمان بازنشسته می شوند و در حالی که با افزایش جمعیت تقاضا برای معلم به طور طبیعی باید افزایش یابد، اما ما شاهد جذب تعداد بسیار محدودی به نام معلم رسمی هستیم. جالب آن که حتا در قانون نیز پیش بینی شده است که حداکثر استخدام در آموزش و پرورش نباید از تعداد نیمی از بازنشستگان تجاوز کند که البته همین تعداد نیز تحقق پیدا نمی کند. درباره ی تعداد این گروه از معلمان تنها می توان به این نکته اشاره کرد که حدود ۱۰۰ هزار نفر در آزمون استخدام رسمی معلمان حق تدریسی شرکت کردند. براساس مصوبه مجلس قرار است ۶۰ هزار معلم حق تدریسی به تدریج و طی ۵ سال استخدام رسمی شوند، اما به رغم گذشت یک سال از این مصوبه و با وجود برگزاری مرحله ی اول آزمون استخدامی، هنوز از مرحله ی دوم آزمون که قرار است ۱۲ هزار نفر از قبول شدگان در این مرحله به استخدام رسمی درآیند، هیچ خبری نیست. این در حالی است که شرایط استخدامی به گونه ای ست که ۵ سال اول قرارداد آن ها به صورت آزمایشی خواهد بود و در طول مدت این ۵ سال و در صورت عدم رضایت وزارتخانه از آن ها قراردادشان لغو خواهد شد. آن ها هم چنین باید محل خدمت تعیین شده را بدون هیچ اما و اگر بپذیرند. این همه مانع برای استخدام معلمان در حالی ست که آموزش و پرورش پیش از این هدف خود برای استخدام تعدادی طلبه به عنوان مربیان تربیتی در مدارس را اعلام کرده بود. هم چنین وزیر آموزش و پرورش نیز در سخنانی در ارتباط با استخدام معلمان شرط جدیدی را اضافه کرده و گفت: تسلط بر روخوانی قرآن، شرط استخدام معلمان در آموزش و پرورش است. از این پس استخدام معلمان و مربیان در مسیری حرکت می کند که تمامی معلمان استخدامی باید روخوانی قرآن را بدانند". معلوم نیست که در منطق این افراد کار یک معلم ریاضیات، زبان انگلیسی یا ادبیات فارسی و غیره چه ربطی

به روخوانی قرآن دارد؟ شکی نیست که این نیز یکی دیگر از روش های تفتیش و سرکوب عقیده و بیان است که به ویژه توجه مقامات دولت احمدی نژاد را در این سال ها به خود جلب کرده است.

در مجموع و در ارتباط با معلمان حق تدریسی می توان گفت که این گروه از معلمان از پتانسیل مبارزاتی محدودی برخوردار می باشند و مهم ترین خواست آن ها در مرحله ی کنونی استخدام رسمی است. هدفی که در سال ۸۵ منجر به تظاهرات ۱۵ هزار نفری آن ها در برابر مجلس و با خواست استخدام رسمی در آموزش و پرورش شد.

موضوع دیگری نیز که مناسب است این جا به آن اشاره شود برنامه ی وزارت آموزش و پرورش برای واگذاری اداره ی مدارس دولتی به افراد است. در این برنامه قرار است دولت مدیریت مدارس را به بخش خصوصی واگذار کند و در عوض برنامه و ضوابطی تعیین کند که مدارس فوق براساس آن ها اداره شوند. در این برنامه مدیران مدارس می توانند براساس روش های خود در مورد به کارگیری معلمان عمل کنند.

گروه سوم، معلمان استخدام رسمی هستند. در یک محاسبه ی ساده به نظر می آید که این گروه از معلمان از وضعیت بهتری نسبت به سایر معلمان برخوردار هستند، اما آن چه که درباره ی این گروه از معلمان مهم است این می باشد که این گروه به دلیل تجربه و سابقه ی کاری خود، نسبت به سایر معلمان از قدرت تشکلی یابی بیشتری برخوردار بوده و نقش برجسته تری در مبارزات معلمان دارند. این گروه نیز مانند سایر معلمان و در یک نگاه عمومی تر سایر زحمتکشان با مشکلات عدیده ی اقتصادی روبرو بوده و برای تامین حداقل های یک زندگی انسانی با دشواری های بسیار روبرو هستند. در این جا لازم به توضیح است که ممکن است برخی از معلمان از وضعیت اقتصادی بهتری برخوردار بوده و با مشکل خاصی از نظر اقتصادی روبرو نباشند. این گروه عموماً دارای منابع مالی دیگری هستند و گرنه حقوق معلمی در بهترین حالت خود تامین کننده ی زندگی یک خانوار نمی باشد.

همین گروه از معلمان بودند که با متشکل کردن خود درتشکل هایی هم چون کانون صنفی معلمان، مبارزاتی را برای بهبود وضعیت معیشتی و نیز محیط آموزشی آغاز کردند. یکی از خواست های معلمان در آن مرحله موضوع اجرای قانون خدمات کشوری یا همان قانونی است که به نظام هماهنگ پرداخت معروف شد، بود. قانونی که معلمان سال ها اجرای آن را طلب می کردند اما به ویژه با تغییراتی که در نهایت در

مطالبات و راه های پیش روی معلمان

مجلس و دولت این قانون به خود گرفت به یک بادکنک توخالی تبدیل شد که حتا نتوانست وضعیت معیشتی معلمان را در برابر غول گرانی و تورم ثابت نگه دارد. داستان آن نیز بدین گونه بود که با بالا گرفتن رقابت های انتخاباتی و در حالی که بیش از یک سال و نیم از تصویب قانون فوق می گذشت، دولت در بودجه سال ۸۸ مبلغ ۹ هزار میلیارد تومان برای اجرای این قانون در نظر گرفت (۵ هزار میلیارد تومان برای کارکنان دولت و ۴ هزار میلیارد تومان برای بازنشستگان). در جریان تصویب این بودجه مقامات دولت احمدی نژاد بانگ برآوردند که با اجرای این برنامه تحولی در زندگی کارمندان و بازنشستگان به وجود خواهد آمد و از افزایش ۳۵ درصدی حقوق کارمندان سخن به میان آوردند. این همه در حالی بود که پیش از این دولت مانع اصلی برای اجرای قانون فوق بود و حالا دولت در راس این اقدام قرار گرفته و هر روز احمدی نژاد از اجرای این قانون و بهبود وضعیت معیشتی کارمندان سخن می راند. در بیست و یکم اردیبهشت ۸۸ یعنی درست یک ماه پیش از انتخابات کذایی، احمدی نژاد طی دستوری اجرای این قانون را به تمامی دستگاه های دولتی اعلام و طی یک اولتیماتوم ۵ روزه خواست تا این کار عملی شود. موضوعی که معلوم بود شعاری بیش نیست. اما نتیجه ی این موضوع چه بود؟ بسیاری از کسانی که بابت ماه های اول سال حقوق اضافه ای دریافت کرده بودند در ماه تیر با فیش حقوقی جدیدی روبرو شدند که در آن اعلام شده بود ماه های قبل اضافه دریافت داشته و این مبلغ در ماه های بعد و به صورت اقساط از حقوق شان کم خواهد شد. اما اصل ماجرا و مصوبه ی مجلس جدا از این بازی های سیاسی چه بود؟ در این قانون که دو فصل ۱۰ و ۱۱ آن در مورد وضعیت حقوقی کارکنان دولت است و به دنبال آن بخشنامه ی اجرایی دولت، به طور خلاصه پیش بینی شده است که حقوق کارمندان با اجرای این قانون تا سقف ۱۵ درصد افزایش یابد. در صورتی که این افزایش کمتر از صد هزار تومان بود، آن گاه می تواند این افزایش از سقف مزبور بیشتر شده و به صد هزار تومان برسد. این خلاصه ی آن بخش از قانون است که به

افزایش حقوق ها مربوط می باشد. در این قانون هم چنین ضریبی (۱/۱) برای کارهای آموزشی و بهداشتی در نظر گرفته شده است. اما این قانون نکته مهم دیگری نیز دارد، قانون فوق تصریح می کند که هر ساله حقوق کارمندان باید متناسب با نرخ تورم افزایش یابد.

این که اجرای این قانون در سال ۸۸ چه گونه بوده و آیا تمامی ۹ هزار میلیارد تومان یا حتا بخشی از آن برای اجرای این قانون هزینه شده است، هیچ اطلاع موثق و روشنی وجود ندارد، اما این نکته روشن است که اجرای کامل این برنامه براساس آمارهای دولتی و براساس قیمت های سال ۸۶ به ۹ تا ۱۲ هزار میلیارد تومان نیاز داشته، بنابر این حتا در صورت هزینه شدن تمامی مبلغ فوق برای افزایش حقوق که بسیار بعید است، اجرای برنامه ی فوق به شرحی که در بالا گفته شد، امکان پذیر نبوده است.

اما نکته ی دوم این است که در صورت اجرای برنامه ی فوق حتا این افزایش نیز پاسخ گوی تورم سال ۸۷ نبوده است. براساس آمار بانک مرکزی (که همواره بسیار پایین تر از نرخ واقعی است) تورم سال ۸۷ حدود ۴/۲۵ درصد بوده است، بنابر این افزایش ۱۵ درصدی حقوق کارمندان و یا صد هزار تومانی در مجموع نمی تواند حتا تاثیر تورم سال قبل از آن را خنثا کند. در یک کلام باید این گونه نتیجه گرفت که سال ها مبارزه برای اجرای قانون فوق نه تنها نتوانست وضعیت معیشتی معلمان را بهبود بخشد که حتا نتوانست وضعیت معیشتی شان را پایدار نگاه دارد. پس برآستی این همه اعتراض برای چه بود؟ امسال نیز که بدتر از سال گذشته است و دولت در بخشنامه ای تنها ۶ درصد به حقوق کارکنان و بازنشستگان اضافه نموده است و این خود برخلاف همین قانون است که در آن تصریح شده حقوق ها باید مطابق با تورم افزایش یابد.

موضوع بعدی قانون یارانه هاست. براساس قانون یارانه ها مصوب مجلس، حقوق ها به بهانه ی افزایش تورم افزایش نخواهد یافت و به قول معروف فریز می شوند و البته موضوع تورم برای دولت بهانه ای بیش نیست. با اجرای قانون یارانه ها، قانون خدمات کشوری نیز در مورد افزایش حقوق ها خود به خود معلق می شود. هر چند که تصمیمات دولت تا این جا نیز نشان داده که اساسا قانون معنایی ندارد و دولت هرکاری که بخواهد برای خود می کند. همان طور که در جریان تصویب بودجه ی سال گذشته نیز دیدیم که مخالفان بودجه ی

پیشنهادی دولت در مجلس ارتجاع، بودجه ی فوق را به گونی پولی تشبیه کرده بودند که دولت هر جور می خواهد می تواند از آن برداشت کرده و خرج کند.

راه های پیش روی جنبش معلمان

بنابر آن چه که تاکنون گفته شد، روشن است که برنامه ی دولت به جای پاسخ گویی به خواست معلمان، حذف موضوع به طور کلی است. دولت در نظر دارد تا با کاهش هر چه بیشتر معلمان رسمی، افزایش معلمان حق تدریسی و بدتر از آن معلمانی که توسط شرکت های پیمانکاری به کار گرفته می شوند و نیز خصوصی تر کردن هر چه بیشتر آموزش تحت عناوینی چون واگذاری مدیریت مدارس به بخش خصوصی (که پیش از این واگذاری مدیریت ۵۰۰۰ مدرسه به حوزه های علمیه مطرح شده بود و گویا از واگذاری دبیرستان مروی تهران نیز آغاز شده است) از نقش معلمان استخدام رسمی در آموزش و پرورش کاسته و در یک پروسه ی زمانی این نقش را به صفر و یا حداقل برساند. همان روالی که در سال های اخیر در کارخانه ها شاهد هستیم. براساس آمارهای دولتی آمار کارگران رسمی از ۹۵ درصد، در طی این سال ها به ۲۰ درصد تنزل یافته است.

اما در این میان شکی نیست که رژیم برای تحقق خواست خود، با یک مانع بسیار بزرگ روبروست و آن معلمان هستند. معلمانی که از جمله زحمت کش ترین اقشار جامعه هستند و در برابر غول گرانی و تورم بسیار آسیب پذیر می باشند. معلمان چه رسمی و چه حق تدریسی یا پیمانی همگی با مشکل معیشتی فراوان روبرو هستند. همگی با مشکلات فراوان در سیستم آموزشی کشور درگیر می باشند. وضعیت معیشتی شان بر کیفیت ارائه خدمات شان تاثیر می گذارد. از سوی دیگر فشارهای عقیدتی و سرکوب آزادی بیان معضل دیگر همگی آن هاست. فقر دانش آموزان نیز که دیگر جای خود را دارد و بر کیفیت یادگیری و رابطه ی معلم و دانش آموز بسیار تاثیرگذار می باشد. و باز به همه ی این ها اضافه کنیم مشکلات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه که یک معلم به طور روزانه با آن به عنوان عضوی از جامعه و یا به عنوان همسر و یا به عنوان پدر یا مادر با آن روبروست.

اگر بخواهیم به اعتراضات معلمان حق تدریسی نگاهی کنیم، می توان گفت که این اعتراضات تنها یک جایگاه محدودی در

مطالبات و راه های پیش روی معلمان

مبارزات معلمان و خواست های آن ها را دارد. اگر چه خواست استخدام شدن نیروی محرکه ای قوی برای معلمان حق تدریسی می باشد، اما این خواست در همان محدوده می ماند. موضوع اصلی برای معلمان، تامین حداقل معیشت، ثبات شغلی و نیز شرایطی است که آن ها بتوانند به بهترین نحوی به آموزش دانش آموزان بپردازند. معلمان برای تحقق این امر نیاز دارند تا مجبور نباشند برای تامین معاش خود به کارهای دوم و سوم بپردازند. معلمان برای خوب کار کردن نیاز به این دارند تا نیروی خود را تجدید کنند و این با کار دوم و سوم ناهمگون است. سیستم آموزشی نیازمند تغییرات گسترده ای است که تنها با تحولی اساسی می توان به آن تحقق بخشید. جمهوری اسلامی اما نه می خواهد و نه می تواند خواست های معلمان را برآورده سازد. معلمان در همان حال که باگسترش مبارزات متشکل می توانند جمهوری اسلامی را در زمینه پذیرش برخی از مطالبات خود عقب برانند، در عین حال قادرند نقش بزرگی در تحولات آینده ایفا کنند. تحقق کامل خواست های معلمان تنها در گرو سرنگونی جمهوری اسلامی و برقراری حکومت شورایی است. حکومتی که امکان شکل دادن به یک سیستم آموزشی عادلانه و به دور از هر گونه قید و بندهای مذهبی و حکومتی را دارد. سیستمی که شرایط را برای شکوفایی خلاقیت های معلمان و دانش آموزان فراهم می سازد.

از همین روست که سازمان فداییان اقلیت در رابطه با وظایف حکومت شورایی در برنامه ی خود بر عدم دخالت روحانیت و مذهب در امر آموزش تاکید کرده و خواستار برچیدن هر گونه دستگاه سرکوب، جاسوسی و پلیسی از جمله امور تربیتی شده است. در برنامه ی فوق بر آموزش رایگان و اجباری تا پایان دوره متوسطه و بهره مندی تمام دانش آموزان به هزینه دولت از غذا، پوشاک، وسایل تحصیل و رفت و آمد تاکید شده و در ارتباط با کیفیت برنامه ی آموزشی آمده است: دگرگونی بنیادی نظام آموزشی کشور، به نحوی که نزدیک ترین پیوند بین مدرسه و کار اجتماعی مولد برقرار گردد و آموزش نظری و عملی تلفیق شود. با این دگرگونی، موانعی که سیستم آموزشی موجود بر سر راه ادامه تحصیلات اکثریت عظیم جوانان کشور ایجاد نموده باید از بین برود و هر کس بر حسب تمایل و استعدادش قادر به ادامه تحصیلات عالی رایگان باشد.

جمهوری اسلامی، انگلی برآمده از مرداب کودتای ۲۸ مرداد

کوبیدن و ویران کردن این دستگاه فریب، اشاعه خرافات و تحمیق معنوی مردم است. فقط یک انقلاب اجتماعی در ایران می تواند عهددار چنین وظیفه ای باشد. تا وقتی که این انقلاب رخ ندهد، تمام تلاش ها جز شکست در پی شکست، نتیجه ای عاید نخواهد ساخت. چرا که همواره در دایره ای خواهند چرخید که از محدوده های نظم موجود فراتر نمی رود. تصور نشود که جمهوری اسلامی با فجایع بی شمار فقط نفرت از دولت دینی را در میان توده مردم تقویت کرده است. جمهوری اسلامی کار دیگری هم کرده است و با تمام امکانات خود، خرافات مذهبی را تا گهواره کودکان نیز رسوخ داده است. پس تعجب آور نیست که به رغم تمام فجایع و جنایات بی انتهایی جمهوری اسلامی، وقتی که توده های معترض به پا می خیزند، جناح های طبقه حاکم باز هم تلاش کنند در نقش ناجیان مردم ظاهر شوند و ابتکار عمل را از دست آنها درآورند. آنها از آن رو می توانند چنین کنند که لاقال بخشی از توده های ناراضی از وضع موجود، اما نامتشکل و ناآگاه و آغشته به خرافات مذهبی، راه دیگری در برابر خود نمی بینند، جز این که بار دیگر به دامان شخصیت های مرتجع درون دستگاه دولت دینی پناه برند. یک بار خاتمی، بار دیگر امثال موسوی و کروبی. لذا، چیزی تغییر نمی کند و با زهم شکستی بر شکست های پیشین افزوده می گردد.

به دلالتی که ذکر آن آمد، این نیز حیرت آور نخواهد بود که وقتی میلیون ها تن از مردم ایران

به نبردی قهرمانانه برای سرنگونی دولت دینی به پا می خیزند، گروهی هم پیدا شوند که پس از گذشت ۳۱ سال پر از فجایع رژیم که با شعار الله اکبر بر سر کار آمد، بار دیگر شعار الله اکبر سر دهند و پرچم سبز اسلامی را برای "نجات" خود بلند کنند. البته پوشیده نیست که اغلب کسانی که زیر این پرچم و شعار گرد آمدند، نفع طبقاتی داشتند، اما این نیز قابل کتمان نیست که گروهی از مردم ایران نیز از آن رو که چشم اندازی فراسوی نظم موجود ندارند، نا آگاهند و هنوز در چنگال خرافات مذهبی گرفتارند، ولو این که خود را تحصیل کرده، آگاه و مدرن ببینارند، در زیر پرچم سبز تحمیق و اسارت معنوی، قرار می گیرند. نتیجه نیز پیشاپیش روشن است و شکستی بر شکست های پیشین این گروه افزوده می گردد. هر شکست قاعدتاً باید درسی به توده های مردم بدهد، اما ضعف اصلی که به توده های طغیان کننده علیه نظم موجود امکان نمی دهد، از تجربه شکست بیاموزند و دایره ی بسته موجود را در هم بشکنند، همچنان ضعف تشکل، آگاهی و رهبری آن طبقه ای است که رسالت دگرگونی نظم موجود را بر عهده دارد. تا وقتی که طبقه کارگر در رأس توده های ناراضی مردم ایران از وضع موجود قرار نگیرد، تا وقتی که ریشه و علت اسارت و راه حل آن فهمیده نشود، این توده ناراضی و معترض به وضع موجود، به دنبال این یا آن جناح هیئت حاکمه و یا طبقه حاکم کشیده خواهند شد و مطالبات مردم حتماً در محدوده جدائی دین از دولت تحقق نخواهد یافت.

از صفحه ۳

قطعیّت شکست استراتژیک جهانی امپریالیسم آمریکا

انحصارات امپریالیستی جهان نیز برای نجات سرمایه داری در حال زوال از چنگال بحران های عمیق اقتصادی و سیاسی و برای غارت و چپاول مردم جهان، دست از جنگ و خون ریزی و کشتار مردم نخواهند کشید. دولت امپریالیستی آمریکا ممکن است سربازان خود را از عراق فربخواند و بعد از این به طور مستقیم مردم عراق را کشتار نکند و یا قدری بیشتر به مسائل داخلی خود به پردازد، اما از جنگ یا مداخله در امور داخلی عراق دست نخواهد کشید. سربازان آمریکائی در حالی خاک عراق را ترک می کنند که بحران حاد سیاسی تمام جامعه عراق را دربر گرفته و اختلافات درون گروه بندی های سیاسی نیز بسیار تشدید شده است. درگیری های روزانه و متعدد میان گروه های سیاسی و کشته شدن گروه گروه از مردم عراق، بازتاب همین بحران است. اختلافات و جنگ های قومی، مذهبی و ملی که دولت امپریالیستی آمریکا نقش اصلی را دربرافروختن آتش آن داشته است، بیش از پیش تشدید شده و ادامه خواهد یافت.

شکست های نظامی و سیاسی آمریکا در عراق در عین حال پوشالی بودن قدرتی را نشان داد که تا پیش از آن در میان سایر قدرت های امپریالیستی قدرتی برتر به حساب می آمد. شکست آمریکا در عراق، یک شکست نظامی و سیاسی فقط در منطقه نبود. این شکست به شکست استراتژیک جهانی برای آمریکا تبدیل گردید. آمریکا راهی نداشت جز آنکه نیروهای خود را نه چندان "ابرومندان" از عراق خارج کند یا آن را از درگیری مستقیم کنار بکشد. روی کار آمدن باراک اوباما نیز محصول این شرایط، تضعیف و ناتوانی امپریالیسم آمریکا است و برنامه های دولت وی نیز بیان چیز دیگر جز شکست استراتژی آمریکا نیست!

شکست نظامی و سیاسی آمریکادر عراق و شکست استراتژیک جهانی امپریالیسم آمریکا، به معنای آن نیست که دولت آمریکا از اهداف و مقاصد غارتگرانه و توسعه طلبانه خود و برافروختن جنگ های تجاوزکارانه دست می شوید. جنگ تجاوزگرانه و راهزانه در ذات امپریالیسم است.

برای ارتباط با سازمان فدائیان (اقلیت) نامه‌های خود را به یکی از آدرس‌های زیر ارسال نمایید.

K . A . R
Postfach 160531
60068 Frankfurt
Germany
آلمان

I . S . F
P . B . 398
1500 Copenhagen V
Denmark
دانمارک

Sepehri
Postfach 410
4410 Liestal
Switzerland
سوئیس

Postbus 23135
1100 DP
Amsterdam Z.O
Holland
هلند

K.Z
P.O.BOX 2488
Vancouver B.C
V6B 3W7 Canada
کانادا

کمک‌های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس‌های سازمان ارسال کنید.

I . W . A
6932641 Postbank
HOLLAND

شماره فکس سازمان فدائیان (اقلیت)

۰۰۴۴۸۴۵۲۸۰۲۱۹۹

نشانی ما بر روی اینترنت:

<http://www.fadaian-minority.org>
<http://96.0.88.12/>

پست الکترونیک E-Mail:

info@fadaian-minority.org

شماره های پیامگیر سازمان فدائیان (اقلیت):

در اروپا ۰۰۳۱ ۶۴۹۹۵۳۴۲۳

در ایران- تهران ۰۰۹۸ ۲۱ ۸۴۶۹۳۹۲۲

ای میل تماس با نشریه کار:

kar@fadaian-minority.org

KAR

Organization Of Fedaian (Minority)
No 580 September 2010

مطالبات و راه های پیش روی معلمان

سال گذشته و در حالی که موج انقلابی، فضای سیاسی جامعه را در همه‌ی ابعاد آن تحت تاثیر خود قرار داده بود، مبارزات مستقل بسیاری از گروه های اجتماعی و طبقاتی تحت الشعاع مبارزه عمومی قرار گرفت. طبقه‌ی کارگر، معلمان و زنان از جمله این گروه‌های اجتماعی بودند. هر چند که آن‌ها (به ویژه زنان) در اعتراضات یک سال گذشته نقش فعالی داشتند اما هرگز به عنوان یک طبقه و یا گروه اجتماعی وارد مبارزه نشدند. پیش از این و در نشریه کار و در مقالاتی متعدد ما به این موضوع پرداختیم و وارد شدن به آن ما را از هدف این مقاله که بررسی وضعیت معلمان است تا حدودی دور می‌کند. تنها برای وارد شدن به موضوع معلمان باید بر این نکته تاکید کرد که اگرچه اعتراضات سال گذشته، دستاوردهای بسیاری به همراه داشت اما نیمه‌ی دیگر حوادث سال گذشته این بوده و هست که حساسیت رژیم را بر روی حرکات اعتراضی معلمان دو چندان کرده و تیغ سرکوب را بیش از همیشه تیز نموده است و

صد البته که این تنها شامل معلمان نبوده و سایر گروه‌های اجتماعی نظیر دانشجویان، زنان و هم چنین طبقه کارگر نیز با این موضوع روبرو بوده و هستند. همین موضوع بود که تاثیر خود را در حرکت اعتراضی معلمان در اردیبهشت ماه گذشته نیز نشان داد یعنی زمانی که اعتراضات خیابانی افت کرده بود، اما رژیم هم چنان در حال تیزتر کردن تیغ سرکوب خود بود. در چنین فضایی بود که به رغم شجاعت معلمان، حرکت اردیبهشت ماه گذشته به یکی از ضعیف‌ترین حرکات اعتراضی معلمان در سال‌های اخیر تبدیل گردید.

اما در روزهای اخیر و در آستانه‌ی آغاز سال تحصیلی جدید، شاهد تجمعاتی از سوی معلمان حق تدریسی در برابر مجلس ارتجاع بودیم. معلمانی که برخی از آن‌ها خواستار استخدام رسمی بودند و برخی دیگر به عدم تمدید قرارداد و بازخریدی شان که گفته می‌شود حدود ۱۲۰ هزار معلم قراردادی را شامل می‌شود اعتراض داشتند. در این روزها هم چنین اطلاعیه‌ای از سوی کانون صنفی معلمان (طیف صنفی)! منتشر شد که بار دیگر تاکید داشت برخواست‌های فراموش شده‌ی معلمان و معضلاتی که

در صفحه ۷



برنامه های رادیو دمکراسی شورایی در روزهای یکشنبه، سه شنبه، پنجشنبه و جمعه هر هفته پخش می شود.

پخش این برنامه‌ها هر روز از ساعت ۸ / ۳۰ شب به وقت ایران خواهد بود. تکرار آن در ساعت ۲۳ همان شب و نیز ۷ صبح و ۱۲ ظهر روز بعد می باشد. در روزهای شنبه، دوشنبه و چهارشنبه برنامه‌های روزهای قبل پخش خواهد شد. هم زمان می توانید از طریق:

سایت رادیو دمکراسی شورایی www.radioshora.org

برنامه های رادیو را دریافت کنید

برای دریافت برنامه‌های رادیو دمکراسی شورایی از مشخصات زیر استفاده کنید:

نام:	Radioshora
ماهواره:	Hotbird 6
زاویه آنتن:	۱۳ درجه شرقی
فرکانس پخش:	۱۱۲۰۰ مگا هرتز
پولاریزاسیون:	عمودی
FEC	۵ / ۶
Symbol rate	۲۷۵۰۰

مشخصات پخش ماهواره‌ای برنامه‌های رادیو دمکراسی شورایی را به خاطر بسپارید و به دیگران نیز بگویید.

شماره پیامگیر صدای دمکراسی شورایی:
۰۰۳۳۹۵۴۹۱۶۷۸۹

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورایی